



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 33. No 1. Spring 2025

Received date: 2025.07.11

Acceptance date: 2025.08.19



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک-خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1404.32.1.5.2

French-Israeli Relations in Flux: A Challenge to Left-Wing Imperialist Conceptions

Seyed Hadi Borhani¹



Abstract

Historically, Western powers have played a fundamental role in supporting the establishment of Israel and ensuring its survival on the international stage. However, the dynamics of their relations with Israel have never followed a fixed, linear trajectory; instead, they have undergone significant transformations over time. A notable example is the complex relationship between France and Israel. Initially, France showed little interest in the Zionist idea and did not adopt a favourable stance toward the establishment of the Israeli regime. Yet, within a short period—beginning in the early 1950s—France became Israel's most important Western supporter. This position was tested once again in the mid-1960s, after which Paris transformed into the key Western ally of Arab states for several decades. Despite a history of shifting relations between Western powers (including France) and Israel, the dominant leftist perspective assumes these ties to be immutable, interpreting them through a fixed framework—that of an imperialist power and its regional proxy. This hypothesis is critically examined in the present study through a central research question: 'How do the historical transformations in Franco-Israeli relations correspond to the notion of an imperialist relationship—one between a core imperialist power and its regional outpost?' The findings of this case study, grounded in historical analysis, demonstrate that the realities of these relations poorly align with—and ultimately undermine—the reliability of the leftist theoretical framework.

Keywords: France, Israel, Middle East, West-Israel relations.

1 - Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۲، شماره ۱، پیاپی (۱۱۹)، بهار ۱۴۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۸

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰.۱۰۰۱.۱.۱۵۶۰۱۹۸۶.۱۴۰۴.۳۲.۱.۵.۲

نوع مقاله: پژوهشی

تحولات روابط فرانسه و اسرائیل:

چالشی برای انگاره‌های چپ‌گرایانه در باب امپریالیسم

سید هادی برهانی^۱



چکیده

به لحاظ تاریخی، کشورهای غربی همواره نقشی اساسی در حمایت از تاسیس اسرائیل و بقای آن در صحنه بین‌المللی ایفا کرده‌اند؛ اما سطح مناسبات آنها با اسرائیل هیچ‌گاه از نموداری ثابت، یکنواخت و خطی پیروی نکرده و در طول زمان، دستخوش تحولات جدی شده است. یک نمونه شاخص آن، روابط پیچیده فرانسه و اسرائیل است. فرانسه در ابتدا علاقه چندانی به ایده صهیونیسم نداشت و موضع مثبتی نیز در قبال تاسیس این رژیم اتخاذ نکرد، اما پس از مدت کوتاهی و از اوایل دهه ۱۹۵۰، فرانسه به مهم‌ترین حامی اسرائیل در غرب بدل شد. این موضع بار دیگر و در اواسط دهه ۱۹۶۰، در معرض آزمون قرار گرفت و پس از آن، پاریس برای چندین دهه به مهم‌ترین متحد غربی کشورهای عربی تبدیل شد. با وجود تاریخی مملو از تحولات در روابط قدرت‌های غربی (از جمله فرانسه) با اسرائیل، نگاه غالب چپ‌گرایانه، روابط مذکور را تغییرناپذیر فرض نموده و بر اساس الگوی ثابتی -مناسبات میان یک قدرت امپریالیستی و پایگاه منطقه‌ای آن- تبیین و تعریف می‌نماید. این فرضیه در پژوهش حاضر از طریق پرسشی مرکزی مورد نقد قرار می‌گیرد: تحولات روابط فرانسه و اسرائیل در طول تاریخ مناسبات دو کشور چه نسبتی با ایده وجود رابطه‌ای امپریالیستی میان این دو -به‌عنوان مرکز امپریالیسم و پایگاه منطقه‌ای آن- دارد؟ نتایج این پژوهش موردی که بر تحلیلی تاریخی استوار است، میزان مطابقت واقعیت‌های روابط مزبور با نظریه چپ‌گرایانه آن را ضعیف و غیر قابل اتکاء ارزیابی کرده است.

واژگان کلیدی: فرانسه، اسرائیل، خاورمیانه، روابط غرب و اسرائیل.

مقدمه

قدرت‌های غربی در تاسیس اسرائیل و ادامه بقای آن نقش تاثیرگذاری ایفا کرده‌اند. بدون حمایت کشورهای غربی، تاسیس اسرائیل و استمرار موجودیت آن امکان‌پذیر نبود. نقشی غیر قابل انکار که تا امروز تداوم یافته است؛ تا جایی که موجودیت اسرائیل، بدون حمایت‌های غرب قابل تصور نیست. ظرف چند دهه گذشته، ایالات متحده آمریکا به متحد کلیدی و حامی اصلی اسرائیل بدل شده است. اما واقعیت کنونی، پدیده‌ای همیشگی نبوده و احتمالاً در آینده نیز دستخوش تغییر و دگرش خواهد شد. برای پردازش بهتر این مسئله، در این مقاله حمایت فرانسه، به‌عنوان یک قدرت غربی از اسرائیل در مرکز توجه قرار خواهد گرفت. هدف از بررسی این مورد (روابط فرانسه-اسرائیل) رسیدن به درکی واقع‌بینانه، فراگیر و منسجم از کلیت روابط کشورهای غربی و اسرائیل است.

این روابط مهم و تاثیرگذار، نه تنها بر سرنوشت فلسطین و اسرائیل، بلکه برای دهه‌های متعددی بر یکپارچگی خاورمیانه اثر گذاشته و به همان نسبت، توجه‌ها را در سطوح دیپلماتیک، افکار عمومی و همچنین آکادمیک به خود جلب کرده است. سال‌ها است که در عرصه آکادمیک، تلاش‌های جدی برای فهم این روابط، ابعاد و ماهیت آن صورت گرفته که برخی از آنها در قالب نظریه ارائه شده است. نگاه چپ‌گرایانه به این روابط، نظریه‌هایی تولید نموده که عمدتاً از ارزش‌های ایدئولوژیکی-مارکسیستی الهام گرفته‌اند. این نگاه خاستگاه ظهور بخش عمده‌ای از ادبیات موجود در حوزه اسرائیل/فلسطین، به‌ویژه از چشم‌انداز انتقادی بوده و در کشورهای خاورمیانه عربی، به یک جریان تاثیرگذار و قدرتمند در ادبیات مربوطه بدل گردیده است. در این کشورها رابطه غرب و اسرائیل عمدتاً از چشم‌اندازی چپ‌گرایانه فهمیده می‌شود (Barari, 2009: 35-68).

از این منظر، روابط غرب و اسرائیل واجد ویژگی استعماری است؛ قدرت‌های استعمارگر مانند انگلستان، به پایگاهی در خاورمیانه نیاز داشتند تا از منافع استعماری آنها در این منطقه دفاع نماید. به همین منظور، اسرائیل به دست قدرت‌های استعماری بنیاد نهاده شد تا این قدرت‌ها در منطقه حساس خاورمیانه پایگاهی قابل اتکا داشته باشند. پس از افول استعمار کلاسیک در جریان جنگ‌های اول و دوم جهانی و برآمدن آمریکا به‌عنوان قدرتی نوظهور، این قدرت غربی «جهان‌خوار»، امپریالیسم نامیده شد. لنین، نخستین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، از طریق کتاب خود، «امپریالیسم: بالاترین مرحله

سرمایه‌داری»^۱ (Lenin, 1917)، نقش تاثیرگذاری در این نامگذاری و اشاعه این صفت ایفا نمود. پس از آن، رابطه کشورهای غربی و اسرائیل رابطه امپریالیسم (غربی) و پایگاه امپریالیسم در منطقه (اسرائیل) توصیف گردید. در این نظریه، از روابط کشورهای غربی و اسرائیل، قدرت‌های غربی تنها عامل یا عامل اصلی تاسیس اسرائیل به حساب می‌آیند. در این رابطه، نه تنها اشاره‌ای به نقش کشورهای بلوک شرق در تاسیس و تقویت اسرائیل نمی‌شود بلکه حتی نقش صهیونیسم در تاسیس این رژیم نیز نادیده گرفته شده یا ناچیز تصور شده است. از این منظر، صهیونیسم و یهودیان در فعل و انفعالات مربوطه جایگاهی انفعالی، و نه فاعلی، دارند که محصول به خدمت گرفتن آنها از سوی قدرت‌های غربی است. بر این اساس روابط این دو را می‌توان در روابط مرکز-امپریالیستی و پایگاه منطقه‌ای آن تعریف و تحدید نمود. از این رو، روابط این دو در واقع روابط دو عامل مستقل نیست، بلکه رابطه‌ای ارگانیک میان یک پیکره، امپریالیسم و به اصطلاح اندامی از آن است (Barari, 2009: 46).

در ادبیات مربوطه، علاوه بر مفاهیم رایجی چون استعمار و امپریالیسم (Blass, 2015)، اصطلاحات دیگری چون کاپیتالیسم، سرمایه‌داری و قدرت‌های غربی به‌عنوان موجوداتی مترادف -که مسئول تاسیس اسرائیل تلقی می‌شوند- مورد استفاده قرار گرفته است. این موضوع به طور مبسوط در فصل دوم کتاب اسرائیلیسم با عنوان «گفتمان‌های پان‌عربیست و چپ‌گرا»^۲ به بحث وارد شده است. حمایت قدرت‌های غربی از اسرائیل از این چشم‌انداز در واقع حمایت غرب از پایگاهی است که مأمور حفاظت از منافع غرب در منطقه می‌باشد. در نتیجه، موجودیت اسرائیل و عوارض وجودی آن در واقع مصنوعاتی غربی است. حمایت کشورهای غربی از اسرائیل نیز در واقع حمایت از خود و منافع بلند مدت آنها است. لذا فرض بر این است که این حمایت در اساس ذاتی، ثابت و لایتغیر است که از زمان تشکیل اسرائیل شروع شده و احتمالاً در آینده نیز ادامه خواهد داشت. از این رهگذر، پویایی پیچیده و متغیر روابط غرب و اسرائیل، که طی آن منافع و ارزش‌های گوناگون و گاه متضاد دو طرف بر یکدیگر اثر می‌گذارند، به رابطه‌ای ساده و یکنواخت تقلیل یافته که بر اساس یک عامل، رابطه امپریالیستی، گذشته آن معلوم، حال آن مشخص و آینده آن نیز قابل پیش بینی است؛ گذشته این پدیده، تاسیس رژیم اسرائیل در منطقه به دست قدرت‌های استعماری/امپریالیستی غربی برای ایجاد یک پایگاه دائمی در خاورمیانه، حال آن شامل حمایت قدرت‌های امپریالیستی از اسرائیل به‌عنوان عضوی جدانشدنی از پیکره

1 - Imperialism, The Highest Stage of Capitalism: A Popular Outline

2 - Pan Arabist and Leftist Discourses

امپریالیستی خود و آینده هم در همین راستا قابل پیش‌بینی است. امپریالیسم غربی برای حفظ منافع خود در خاورمیانه به دفاع از این پایگاه، صرف نظر از هزینه‌های آن ادامه خواهد داد زیرا سلطه خود بر خاورمیانه را از طریق این پایگاه ممکن و میسر می‌بیند.

پیشینه پژوهش

تاریخ، جغرافیا و تبارشناسی این نظریه (درباره رابطه غرب و اسرائیل) نشان‌دهنده خاستگاه چپ‌گرایانه آن است؛ دانشمندانی چپ‌گرا ایده‌های مربوطه را تولید نمودند. احتمالاً مشهورترین چهره آنان نوام چامسکی است که در نوشته‌های متعدد خود از جمله کتاب «فهم قدرت»^۱ با این ایده همراهی کرده است (Chomsky, 2002: 125-126). نیروهای سیاسی چپ‌گرا و همچنین دولت‌های چپ نیز آن را مصرف و منتشر کرده و از آن برای توصیف و تقبیح روابط غرب و اسرائیل استفاده نمودند. علاوه بر کشورهای بلوک شرق، که به طور طبیعی متأثر از نظریات و گفتمان‌های چپ بودند، کشورهای عربی و اسلامی (از جمله ایران) نیز از این گفتمان بسیار تأثیر پذیرفتند. در ایران نگاه انتقادی به اسرائیل و روابط آن با غرب از اردوگاه چپ برخاست. تأثیر این گفتمان بر روشنفکران چپ‌گرای ایرانی، از جمله رضا براهنی و جلال آل احمد، قابل بررسی است؛ جلال آل احمد که متأثر از افکار چپ‌گرایانه بود در «غرب زدگی»، ظهور و اثرگذاری این پدیده «منحط» در ایران را مورد ملامت قرار داد (آل احمد، ۱۳۴۱). وی در نوشته دیگری، «اسرائیل عامل امپریالیسم»، ماهیت امپریالیستی رابطه غرب و اسرائیل را «افشا» نمود (آل احمد، ۱۳۵۷). او اسرائیل را شعبه خاورمیانه امپریالیسم توصیف کرد (همان). عضویت رضا براهنی، یکی دیگر از روشنفکران ایرانی منتقد اسرائیل، در این گفتمان در آثار وی منعکس شده است. یکی از اولین کتاب‌های انتقادی درباره اسرائیل در ایران، «عرب و اسرائیل»، توسط او به فارسی ترجمه گردید. این کتاب اثر مورخ مارکسیست فرانسوی، ماکسیم رودنسون، بود. در بخش دوم کتاب «سفر به مصر» نوشته براهنی با عنوان «جلال آل احمد و فلسطین» نشانه‌های اثرگذاری دیدگاه چپ‌گرایانه قابل ردیابی است (براهنی، ۱۳۶۳). او در صفحه ۱۶۱ این کتاب تصریح می‌کند «اولیاء جدید اسرائیل رسماً به وسیله استعمار در کشورهای عربی کاشته شده‌اند» و در جایی دیگر، صفحه ۱۷۴، از اسرائیل به عنوان «پایگاه سرمایه‌داری غربی در خاورمیانه» نام می‌برد. در صفحه ۱۷۵ کتاب، براهنی رفتار اسرائیل را در «متابعت سیاسی از امپریالیسم» خلاصه می‌کند. در صفحه‌ای دیگر، صفحه

۲۱۱، براهنی باز از طریق عبارتی مشخص بر این موضع چپ‌گرایانه تاکید می‌ورزد: «اگر در پشت سر اسرائیل نیرویی ایستاده ... آن نیرو، نه یهوه، بلکه نیروی ابلیسی امپریالیسم است».

مرور ادبیات مربوطه نشان می‌دهد تاثیر تئوری‌های مارکسیستی به روشنفکران و فعالان سیاسی محدود نمی‌شود بلکه جمعی از اساتید دانشگاه در این حوزه (مطالعات خاورمیانه) نیز آن را توضیحی معتبر برای ظهور اسرائیل و مناسبات آن با غرب یافته‌اند. در این رابطه کتاب عالمانه حمید احمدی با عنوان «ریشه‌های بحران در خاورمیانه» قابل ذکر است. عناوین دو بخش (از پنج بخش) فصل اول این کتاب که به ظهور و تکامل صهیونیسم اختصاص یافته، در این زمینه گویاست:

۲. قدرت‌های استعماری، نخستین طراحان استقرار مجدد یهودیان در فلسطین

۳. صهیونیسم، زائیده امپریالیسم اروپا و بورژوازی یهود (احمدی، ۱۳۷۷).

در مقدمه فصل اول این کتاب آمده است: «جنبش صهیونیستی در واقع یک حرکت مستقل و متکی بخود نبود، بلکه هم‌زمان با رشد رقابت‌های استعماری و امپریالیستی در اروپا به وجود آمد و حیات آن در طول سال‌های قبل از ۱۹۴۸ به قدرت‌های استعماری اروپا (آلمان، انگلستان) و سپس به آمریکا وابسته بود» (احمدی، ۱۳۷۷: ۴). بخش دوم این فصل (قدرت‌های استعماری) نیز با عبارتی آغاز می‌شود که تاسیس اسرائیل را جرم استعمار، و نه صهیونیسم، قلمداد می‌نماید: «بر خلاف آنچه در ظاهر به نظر می‌آید طراحان مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین و تاسیس جامعه و حکومت جدید اسرائیل در آن، در اصل صهیونیست‌ها و حتی یهودیان نبودند. اندیشه استقرار یهودیان در فلسطین در واقع برای نخستین بار از سوی محافل حاکم قدرت‌های استعماری نوظهور در اروپا مطرح شد» (احمدی، ۱۳۷۷: ۱۷). در قسمت ابتدایی بخش سوم فصل اول (صهیونیسم زائیده امپریالیسم اروپا) نیز تصریح شده که «طرح مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین و استقرار آنها در این منطقه از امپراتوری عثمانی، یک ضرورت استعماری برای کشورهای نوظهور رقیب در اروپا بود» (احمدی، ۱۳۷۷: ۲۳). در جای دیگری در این بخش، هدف از طرح بازگرداندن یهودیان به فلسطین «ایجاد پایگاه در این منطقه استراتژیک به منظور حفظ منافع استعماری و امپریالیستی اروپا» عنوان شده است (احمدی، ۱۳۷۷: ۲۵).

رد پای این مواضع چپ‌گرایانه در ادبیات قومی‌گرایانه عرب و حتی ادبیات اسلام‌گرایانه درباره موضوع فلسطین نیز قابل مشاهده است؛ در این رابطه اظهارات نویسندگان عرب‌گرای بسیاری از جمله علی

محمد علی و ابراهیم الحمصانی قابل ذکر می‌باشد. این دو در کتاب «اسرائیل: پایگاهی برای تجاوز»^۱ تصریح کرده‌اند: «از چشم‌انداز رهبران کشورهای غربی اسرائیل یک پایگاه خطوط مقدم یا سکوی پرتاب کشورهای غربی در خاورمیانه است تا اهداف آنها را تامین نماید» (علی و الحمصانی، ۱۹۶۴: ۱۵). کتاب دیگری، با عنوان «اسرائیل محصول استعمار است»^۲، در این زمینه قابل ذکر می‌باشد که عنوان آن معرف موضع مشابه نویسنده عرب‌گرای آن، طه احمد شرف، می‌باشد (شرف، ۱۹۵۷). بر اساس تحلیل حسن براری از ادبیات مربوطه، تقریباً تمامی ادبیات تولیدی نویسندگان ناسیونالیست عرب درباره اسرائیل، طی دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، بر وجود رابطه‌ای ارگانیک میان صهیونیسم/اسرائیل و امپریالیسم اصرار داشتند (Barari, 2009: 50 & 60). عبدالوهاب المسیری، از اسلام‌گرایان بنام حوزه مطالعات اسرائیل، که کتاب‌های عالمانه متعددی در این حوزه تالیف نموده، نیز دیدگاه مشابهی دارد؛ او اسرائیل را کشور کارکردمند (functional state) می‌نامد زیرا از سوی قدرت‌های امپریالیستی غربی برای ادای کارکردی مشخص - تامین منافع غرب در منطقه - به وجود آمده است.

تحلیل ادبیات موجود و نظرات صاحب‌نظران حوزه مربوطه، از عرب و فارس، از عرب‌گرایان تا اسلام‌گرایان، هم از حیث محتوا و هم از حیث فرم موید تاثیر شدید دیدگاه چپ‌گرایانه بر فهم موجود از رابطه اسرائیل و غرب است؛ از حیث محتوا، تقریباً تمامی این ادبیات بر ارتباط ارگانیک میان صهیونیسم و امپریالیسم تصریح و تاکید دارد. استفاده متواتر از اصطلاحات چپ‌گرایانه، مانند امپریالیسم، استعمار، کاپیتالیسم/سرمایه‌داری و بورژوازی، در ادبیات مزبور نیز گواهی روشن بر تاثیرپذیری فرم از نگاه مارکسیستی است. این ادبیات مملو از نشانه‌هایی است که تاثیر و حتی حاکمیت ایدئولوژی چپ‌گرایانه بر معارف وابسته را مشخص می‌نماید. در واقع می‌توان مدعی شد، این امر نسبتاً بدیهی، از شدت روشنی، خود به مانعی برای درک موضوع در منطقه بدل شده است؛ تواتر و تکرار روایت‌های چپ‌گرایانه از موضوع، در فقدان روایت‌های رقیب در منطقه، شرایطی آفریده که این تلقی مارکسیستی (از جهان) عین واقعیت جهان خارج و حقیقتی فارغ از عقاید ایدئولوژیکی تصور شود.

در چنین فضایی موارد نادری از نظرات متفاوت و انتقاد از نظریه چپ‌گرایانه حاکم پدیدار شده است. به دلیل شرایط فوق‌الذکر اغلب ایده‌های انتقادآمیز (نسبت به نگاه چپ‌گرایانه) به طور تلویحی یا

۱ - اسرائیل قاعدهٔ عدوانیه

۲ - اسرائیل من صنع الإستعمار

سربسته ارائه شده اما در مواردی، مانند کتاب اسرائیلیسم، از صراحت برخوردار بوده است. در این اثر، حسن براری، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه قطر، تعامل علمی جهان عرب با موضوع اسرائیل را زیر سوال برده و آن را به دلیل ماهیت ایدئولوژیک آن ناکام معرفی نموده است (Barari, 2009: 4). او با الهام از ایده ادوارد سعید در اثر معروف وی، اورینتالیسم¹ - که در آن مطالعات خاورمیانه در جهان غرب منفی نگر و مغرضانه توصیف شده - مطالعات اسرائیل در جهان عرب را، به دلیل تاثیرپذیری از ایدئولوژی چپ و همچنین تحت تاثیر دشمنی با این رژیم، مغرضانه، بی‌کیفیت و گمراه‌کننده خوانده است (همان). این کتاب به توصیف این پدیده، اسرائیلیسم، پرداخته و از طریق تحلیل ادبیات عرب (در این حوزه) نشانه‌های وجود این پدیده در ادبیات مربوطه را به نمایش گذاشته است. با این تحقیق براری موفق شده نظریه مشخصی را برای فهم مطالعات اسرائیل در کشورهای عربی پیشنهاد نماید که می‌تواند به عنوان چارچوبی نظری برای فهم مطالعات اسرائیل در سایر کشورهای غیر عرب منطقه، مانند ایران، مورد استفاده قرار گیرد. در عین حال، این اثر شامل تحلیلی سیستماتیک برای نشان دادن میزان انطباق نظریه چپ‌گرایانه با واقعیت‌های روابط اسرائیل و غرب نیست و در واقع عمدتاً عدم مطابقت مزبور، بدون ارزیابی سیستماتیک و منظم آن، موجود و واقعی فرض شده است.

برای جبران این خلاء، پژوهش حاضر از طریق تحلیلی تاریخی (Historical Analysis) در بحث مربوطه مشارکت می‌نماید. تحلیل تاریخی به عنوان یک روش تحقیق کیفی، بر بررسی نظام‌مند وقایع و فرایندهای گذشته با تکیه بر مدارک مستند و منابع دست اول یا دست دو تمرکز دارد. این روش با گردآوری و ارزیابی انتقادی منابع تاریخی، از جمله اسناد آرشیوی، گزارش‌های رسمی و داده‌های دیپلماتیک، به دنبال کشف الگوهای علی و تفسیر تحولات در بستر زمانی‌شان است. پژوهشگر با به کارگیری این روش، نه تنها به توصیف رخدادها می‌پردازد، بلکه با تحلیل زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک، به تبیین دلایل تغییرات و ارزیابی تطابق آنها با چارچوب‌های نظری موجود اقدام می‌کند. در این روش از تحقیق، با استفاده از منابع تاریخی (دست اول یا دست دوم)، وقایع گذشته با هدف ارائه درکی بهتر از آن مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد (Trachtenberg, 2009). در مطالعه حاضر منابع مورد استفاده محدود به منابع دست دو بوده است. در واقع، هدف اساسی از این مطالعه ارزیابی تحولات روابط غرب و اسرائیل و نسبت آن با تئوری چپ‌گرایانه موضوع از طریق بررسی مورد

اسرائیلی-فرانسوی این روابط است. از این رو این مطالعه «پژوهشی موردی» (case study) نیز به شمار می‌آید. بر این اساس مطالعه حاضر بر پرسش مشخصی تمرکز یافته است؛ تحولات روابط فرانسه و اسرائیل در طول تاریخ مناسبات دو کشور چه نسبتی با ایده وجود رابطه‌ای امپریالیستی میان این دو - به عنوان مرکز امپریالیسم و پایگاه منطقه‌ای آن- دارد؟ در واقع این تحقیق از طریق پرسش فوق در پی آن است که میزان مطابقت واقعیت‌های روابط فرانسه و صهیونیسم/اسرائیل با نظریه چپ‌گرایانه به آن را ارزیابی و تحلیل نماید. برای این منظور، روابط مزبور در بخش بعدی مقاله از دو سو مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. ابتدا تعامل فرانسه با صهیونیسم/اسرائیل در طول تاریخ این روابط و در برهه‌های متفاوت آن ارزیابی شده و سپس تعامل اسرائیل با فرانسه مورد مطالعه قرار گرفته است. پس از این ارزیابی و در بخش پایانی مقاله (نتیجه‌گیری) با استفاده از یافته‌های تحقیق میزان مطابقت واقعیت‌های روابط طرفین با توضیح چپ‌گرایانه آن مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

الف) تعامل فرانسه با صهیونیسم/اسرائیل:

فرانسه، پیش از انقلاب کبیر، مانند سایر سرزمین‌های مسیحی اروپا، مکان امنی برای یهودیان نبود. از منظر مسیحی سنتی، یهودیان قاتلان مسیح، پسر خدا بر روی زمین و مقدس‌ترین شخصیت تاریخ مسیحیت، بودند. روایت‌های مذهبی از تاریخ صدر مسیحیت مملو از وقایعی است که به موجب آن یهودیان به عنوان دشمن‌ترین دشمنان مسیح، دعوت او و حواریون وی به شمار می‌آیند. این دشمنی‌ها، و همچنین فتوای علمای یهودی علیه عیسای ناصری، به اتهام «ادعای دروغین مسیح موعود»، به مصائب مسیح و نهایتاً به «صلیب کشیدن» او منجر شد. این تاریخ به خودی خود برای دشمنی و بدبینی مسیحی نسبت به یهودیت کافی بود اما علاوه بر آن، کلیسا و روحانیون مسیحی در طول تاریخ مسیحیت، از طریق موعظه‌ها و مواضع ضد یهودی خود بر آتش دشمنی و نفرت مومنان از یهودیان افزودند و این فضا موجب شکل‌گیری یهودی ستیزی شد که یهودیان برای نسل‌های متمادی بهای آن را با آزار و اذیت، اخراج و آوارگی و نهایتاً از دست دادن جان و مال خود پرداختند. یهودیان فرانسه نیز از این امر مستثنی نبودند. اما انقلاب کبیر فرانسه تحولی بزرگ در این کشور و سپس سرتاسر قاره کهن رقم زد. در این انقلاب ارزش‌های سنتی و مسیحی، که به موجب آن یهودیان به عنوان افرادی بد دین، بیگانه و حتی دشمن به شمار می‌آمدند، در معرض تغییری اساسی قرار گرفت. ارزش‌های جدیدی بر سر کار آمد که بر برابری، ملی‌گرایی، انسان‌گرایی (اومانیزم) و سکولاریسم تاکید داشت. از این چشم‌انداز مدرن، یهودیان، مانند سایر اتباع فرانسه، انسان، فرانسوی، برابر با سایرین و شهروندانی صاحب حقوق

شهروندی قلمداد می‌شدند. این تحول، ابتدا فرانسه و سپس همه اروپا را در نوردید و یهودیان را از گتوها و حاشیه به متن جامعه آورد و موجبات تحولی عظیم در جایگاه و منزلت آنان را فراهم نمود. در چنین فضایی، از حقوق و برابری، ایده صهیونیسم پا به میدان نهاد که راه‌حل مشکل یهودی را ترک اروپا و تشکیل کشور مستقل یهودی به شمار می‌آورد. هرتصل، رهبر صهیونیسم سیاسی، راه تحقق آرمان صهیونیسم و تشکیل دولت یهودی را مذاکره و معامله با قدرت‌های اروپایی می‌دانست که بر خلاف یهودیان واجد قدرت کافی برای واگذاری سرزمینی به دولت ایدئال یهود بودند. برای این منظور هرتصل پس از تاسیس سازمان جهانی صهیونیسم و به‌عنوان نماینده این سازمان به دیدار رهبران قدرت‌های اروپایی رفت یا با آنان مکاتبه نمود. هدف از این تحرکات جلب موافقت برای حمایت از تشکیل یک کشور یهودی در خارج از اروپا بود. در این مرحله از حیات ابتدایی صهیونیسم، فرانسه به‌عنوان یک قدرت مهم استعماری که سرزمین‌های بسیاری را در کنترل خود داشت اعتنایی جدی به درخواست‌های صهیونیسم ننمود. از چشم‌اندازی فرانسوی، این خواسته و مدعای مقدماتی آن مغایر و منافی تحولی بود که به دلیل انقلاب فرانسه و گسترش ارزش‌های مدرن آن در اروپا رقم خورده بود. فرانسه، انقلاب این کشور را تحولی می‌دید که در سایه آن وضع نامناسب و غیر انسانی یهودیان در فرانسه و اروپا دستخوش تحول و بهبود شده است. رهبران صهیونیسم، علاوه بر فرانسه، با سایر قدرت‌های اروپایی از جمله آلمان و حتی امپراتوری عثمانی مذاکره نمودند. بر خلاف سایر تحرکات، مذاکرات با انگلستان نتیجه مشخصی به بار آورد و انگلستان در اعلامیه بالفور از پروژه صهیونیسم در فلسطین حمایت نمود. پس از عقب‌نشینی انگلستان (به‌عنوان قدرت قیم) از فلسطین، طرح تقسیم این کشور میان یهودیان و اعراب مطرح شد. سازمان ملل متحد تحت فشار آمریکا و با همکاری شوروی این طرح را تصویب نمود. فرانسه نظر خوشی نسبت به این طرح نداشت و از آن حمایت نمی‌کرد اما پس از فشارهای آمریکا تسلیم شد و به آن رای مثبت داد (Herf, 2022: 192).

در این برهه، مرحله مهم دیگری از تاسیس اسرائیل رقم خورد؛ پس از خروج نیروهای انگلیسی از فلسطین، عملیات مسلحانه نیروهای صهیونیستی برای کنترل سرزمین تشدید شد و هم‌زمان تاسیس اسرائیل یا به تعبیر صهیونیسم استقلال آن رسماً اعلام گردید. در این زمان نیروهای صهیونیستی از نظر جغرافیایی و دموگرافیک در محاصره کشورها و ملت‌های عربی بودند که هم از نظر تعداد و هم از نظر تسلیحات بر آنها برتری داشتند. اسرائیل تازه تاسیس با امکانات اندکش نمی‌توانست بدون حمایت سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ از این مهلکه جان سالم بدر برد. اولین حمایت سیاسی از جانب

آمریکا و شوروی فراهم گردید که بلافاصله پس از اعلام استقلال، اسرائیل را به رسمیت شناختند. اما این حمایت کافی نبود. دولت نوین اسرائیل به دلیل هجوم ارتش‌های عربی که از همه سو به اسرائیل حمله‌ور شده بودند، تحت فشار سنگین نظامی قرار گرفته بود. ارتش‌های عربی، با استفاده از موقعیت برتر خود، در مراحل اولیه جنگ پیروزی‌های خوبی به دست آورده بودند و اسرائیل فاقد تسلیحات و توان لازم برای دفع این حملات بود. اسرائیل تلاش می‌کرد از طریق تهیه تسلیحات پیشرفته این مشکل را برطرف نماید اما قدرت‌های غربی، شامل انگلستان، آمریکا و فرانسه، به موجب تحریم تسلیحاتی سازمان ملل، که فروش اسلحه به طرف‌های درگیر در جنگ ۱۹۴۸ را ممنوع کرده بود، از فروش تسلیحات به اسرائیل خودداری می‌کردند.

کشورهای کمونیست، به‌ویژه چکسلواکی، در این هنگامه حساس به داد اسرائیل رسیدند و با ارسال تسلیحات پیشرفته و حتی اعزام نیروی نظامی (روسی)، امکان تغییر موازنه قوا، برتری نظامی اسرائیل و پیروزی آن در جنگ را فراهم نمودند (Herf, 2022: 324). فرانسه در این مرحله، علاوه بر احتراز از ارسال کمک نظامی، از کمک سیاسی (به رسمیت شناختن اسرائیل) نیز خودداری نمود (Levey 1997, 57). در واقع، دولت فرانسه در این ایام سرنوشت‌ساز از حیات اسرائیل که رژیم صهیونیستی با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد و به حمایت سیاسی و نظامی نیاز مبرم داشت، کمکی به اسرائیل ننمود. به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی فرانسه در ۲۱ می ۱۹۴۹، بیش از یکسال پس از اعلام استقلال این کشور و در زمانی که اسرائیل به دلیل پیروزی در جنگ ۱۹۴۸ در وضعیت نسبتاً بهتری قرار گرفته بود، صورت پذیرفت (Levey, 1997: 57). این سیاست اسرائیل در قبال فرانسه در سال‌های اولیه تأسیس رژیم تا سال ۱۹۵۳ ادامه داشت. بر این اساس، فرانسه و اسرائیل در پنج سال اول موجودیت اسرائیل روابط نزدیکی نداشتند (Central Intelligence Agency, 1961). در همین دوره، شوروی و کشورهای بلوک شرق، برخلاف فرانسه، از اسرائیل حمایت سیاسی و نظامی شایانی نمودند. کشورهای این بلوک قبل از فرانسه اسرائیل را به رسمیت شناختند. در طول این سال‌ها کیوتص‌های اشتراکی اسرائیل بهشت گمشده سوسیالیسم به شمار می‌آمد و احزاب و کشورهای سوسیالیستی، مستقیم یا غیر مستقیم، از آن حمایت می‌نمودند.

مرحله بعدی تعامل فرانسه با اسرائیل که از سال ۱۹۵۳ آغاز گردید و تا اواسط دهه شصت میلادی ادامه یافت مرحله متفاوتی است که در جریان آن فرانسه به مهم‌ترین حامی سیاسی و نظامی اسرائیل تبدیل شد. ریشه‌های این تحول را می‌توان در کودتای افسران آزاد مصر در سال ۱۹۵۲ و سقوط

پادشاهی غرب‌گرای آن کشور جستجو نمود. از دل این تحول تعیین‌کننده جمهوری عربی مصر بیرون آمد که تمایلات شدید ناسیونالیستی، سوسیالیستی و ضد استعماری داشت. این جمهوری، تحت رهبری جمال عبدالناصر، رهبر محبوب مصر، به جنگ قدرت‌های غربی رفت و آزادی ملت‌های عرب از سیطره استعمار و امپریالیسم را وجهه همت خود قرار داد. در این مسیر، مصر با فرانسه که آن زمان سرزمین عربی الجزایر را در اشغال داشت، روبه‌رو و درگیر شد.

مصر و ناصر در این دوره مهم‌ترین حامیان قیام مردم الجزایر علیه استعمارگران فرانسوی به شمار می‌آمدند. وجود دشمن مشترک، مصر ناصر و ناسیونالیسم عربی، فرصتی گرانبها به اسرائیل بخشید تا خود را به فرانسه نزدیک نماید (Levey, 1997: 73). تاثیرگذاری بر مصر و ممانعت از مداخله آن در امور شمال آفریقا، به‌ویژه الجزایر، یک دغدغه اساسی فرانسه در این ایام بود. اسرائیل با استفاده از دستگاه اطلاعاتی خود و نفوذ آن در مصر، و با وعده کمک به فرانسه در این زمینه، روابط سیاسی و نظامی مستحکمی با دولت فرانسه برقرار کرد. این روابط به اسرائیل اجازه داد بخش عمده سلاح‌های پیشرفته خود را از فرانسه تامین نماید (Levey, 1997: chap. French-Israeli Strategic Relations). همکاری‌های نظامی و امنیتی دو طرف در این دوره به همکاری‌های هسته‌ای نیز کشیده شد. بر اساس گزارش‌های مربوطه، اولین نیروگاه اتمی اسرائیل، دیمونا، و همچنین غنی‌سازی اورانیوم و نهایتاً ساخت سلاح هسته‌ای تنها به دلیل همکاری فرانسه در این دوران امکان‌پذیر شد. نقطه اوج این روابط در حمله سه جانبه فرانسه، انگلستان و اسرائیل به مصر متبلور شد. در این تحول، ارتش‌های سه کشور مزبور پس از ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ به مصر حمله‌ور شدند. عامل اصلی حضور اسرائیل در این ائتلاف نظامی نیز اصرار فرانسه قلمداد شده که به رغم مخالفت اولیه انگلستان مورد قبول این کشور قرار گرفت. به همین دلیل هماهنگی با اسرائیل در جریان ائتلاف، که از سوی انگلستان رد شده بود، بر دوش فرانسه قرار داشت (Levey, 1997: chap. Suez and Sinai, 1956). به همین دلیل سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۵ دوران طلایی روابط فرانسه و اسرائیل محسوب می‌شوند (Swarc, 2011).

این دوره از روابط دو کشور در اواسط دهه شصت میلادی در معرض تغییر قرار گرفت. فرانسه در هنگامه جنگ سرد میان آمریکا و شوروی به ایفای نقشی مستقل به‌عنوان قدرت سوم گرایش یافت. ژنرال دوگل، که در سال ۱۹۵۸ بر سر کار آمده بود، مایل بود فرانسه را به قدرتی مستقل در جهان تبدیل نماید. از این چشم‌انداز کشورهای عربی اهمیت تازه‌ای یافتند؛ در این دوره تعداد کشورهای مستقل عربی به تدریج افزایش یافته و به عدد بیست نزدیک می‌شد. این کشورها بخش عمده‌ای از

همسایگان فرانسه در دریای مدیترانه را تشکیل می‌دادند. آنها همچنین مهم‌ترین منبع تامین انرژی بودند که اقتصاد و صنعت فرانسه به آن نیاز داشت. اینک بازار جهان عرب نیز اهمیت یافته بود و علاوه بر اینها، چندین کشور عربی از جمله لبنان، سوریه، مصر، تونس، الجزایر و مراکش، به‌عنوان کشورهای فرانکوفون، اهمیت خاصی برای سیاست خارجی جدید فرانسه داشتند.

در این شرایط، فرانسه تلاش کرد مشکلات خود در حوزه عربی را حل و فصل نماید؛ از الجزایر عقب‌نشینی نمود و استقلال آن را به رسمیت شناخت. در ادامه این سیاست، فرانسه به سوی کشورهای عربی میل نمود و طبعاً از اسرائیل دور شد. این تغییر و تحول در روابط دو کشور از سوی برخی پژوهشگران، مانند هیمن^۱، به‌عنوان تغییری بنیادین در روابط مربوطه قلمداد شد (Heimann, 2010) اما برخی با احتیاط در این زمینه نظریه‌پردازی کردند و ماهیت آن را پیچیده‌تر از آن تلقی نمودند که بتوان آن را به راحتی در طبقه‌بندی «تعدیل» روابط یا «دگرگونی کامل» جای داد (Zouplna, 2021). هیمن در کتاب خود، که به روابط فرانسه و اسرائیل در دوران دوگل اختصاص یافت، مدعی شد اسرائیل تلاش کرد این روابط دوستانه باقی بماند اما سیاست جدید فرانسه جایی برای موفقیت این تلاش باقی نگذاشت (Heimann, 2018). در جریان تجاوز سال ۱۹۶۷ اسرائیل به کشورهای عربی و تصرف سرزمین‌های وسیعی از مصر، سوریه و اردن، فرانسه در کنار کشورهای عربی قرار گرفت، این حمله را محکوم کرد و اسرائیل را تحت تحریم تسلیحاتی قرار داد (Tucker, 2008: art. France, Middle East Policy). این امر پس از حمله سال ۱۹۶۸ اسرائیل به لبنان، یک کشور فرانکوفون عربی، تشدید شد. فرانسه نه تنها از فروش تسلیحات بیشتر به اسرائیل خودداری کرد بلکه از تحویل سفارش‌های قبلی تسلیحات به اسرائیل امتناع نمود. تحریم تسلیحاتی فرانسه علیه اسرائیل در این دوره ابعاد نگران‌کننده‌ای یافت و شامل قطعات یدکی و مهمات تسلیحات فرانسوی می‌شد که اسرائیل پیش‌تر از فرانسه خریداری کرده بود. این تسلیحات بخش بزرگی از زرادخانه سلاح‌های پیشرفته و قابل استفاده ارتش اسرائیل را تشکیل می‌داد. در مقابل فرانسه درهای فروش سلاح‌های پیشرفته به کشورهای عربی را گشود. این همکاری تسلیحاتی که شامل فروش جنگنده‌های میراژ، موشک و ناوچه‌های جنگی می‌شد، به همکاری در پروژه‌های هسته‌ای نیز کشیده شد. این سیاست عرب‌گرای دوگل در دولت‌های بعدی فرانسه شامل دولت‌های جرج پمپیدو، ژیسکار دستن، فرانسوا میتران و ژاک شیراک نیز ادامه یافت. در واقع فرانسه

در این دوره مهم‌ترین حامی غربی کشورهای عربی بود. نزدیکی فرانسه به کشورهای عربی و دوری آن از اسرائیل تا زمان تغییر و تحول در قدرت و وحدت عربی که با حمله صدام به کویت در معرض فروپاشی قرار گرفت و در جریان بهار عربی به کلی فرو پاشید، ادامه داشت. در جدول زیر، مراحل مختلف تعامل فرانسه با اسرائیل (اعم از حمایت و عدم حمایت) در دوره‌های زمانی مختلف (که در بخش بالا مورد بحث قرار گرفت) خلاصه شده است.

(مراحل مختلف تعامل فرانسه با اسرائیل)

ردیف	دوره زمانی	عنوان دوره	حمایت فرانسه از اسرائیل	ملاحظات
۱	نیمه اول قرن بیستم	ظهور صهیونیسم	عدم حمایت	رد درخواست صهیونیسم برای اختصاص سرزمینی به یهودیان
۲	۱۹۵۳-۱۹۴۶	تاسیس اسرائیل	عدم حمایت	عدم حمایت سیاسی و نظامی از اسرائیل در برهه حساس تاسیس
۳	۱۹۶۵-۱۹۵۳	دوره طلایی روابط	حمایت	حمایت سیاسی، نظامی و اتمی از اسرائیل
۴	۱۹۹۰-۱۹۶۷	پس از جنگ ۱۹۶۷	عدم حمایت	حمایت سیاسی، نظامی و اتمی از کشورهای عربی
۵	۲۰۰۷-زمان حاضر	فروپاشی وحدت و قدرت عربی	حمایت نسبی	دوره افول قدرت اعراب و افزایش قدرت اسرائیل در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی

منبع: نگارنده

(ب) تعامل اسرائیل با فرانسه:

در بخش اول از ارزیابی روابط فرانسه و اسرائیل، تعامل فرانسه با اسرائیل از ابتدای ظهور صهیونیسم تا زمان حاضر مورد بررسی کلی قرار گرفت. در این بخش، روابط مزبور از منظر تعامل اسرائیل با فرانسه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هدف از طرح این دو بخش، بررسی الگوی چپ‌گرایانه رابطه میان این دو کشور است. براساس نظریه رابطه امپریالیستی، رابطه غرب (از جمله فرانسه) با اسرائیل رابطه میان یک قدرت امپریالیستی (یا مرکز امپریالیسم) با یک پایگاه منطقه‌ای است. در بخش اول، از خلال بررسی تعامل فرانسه با اسرائیل، تلاش شد این الگوی چپ‌گرایانه که به موجب آن تعامل فرانسه با اسرائیل تعامل قدرت امپریالیستی با پایگاهی امپریالیستی است، ارزیابی گردد. در این بخش، موضوع از سوی دیگر این رابطه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هدف از بررسی تعامل اسرائیل با فرانسه ارزیابی

الگوی رابطه امپریالیستی از طرف دیگر آن، یعنی تعامل یک پایگاه امپریالیستی با مرکز آن، می‌باشد. در بخش گذشته برای ارزیابی روابط مورد نظر، تعامل فرانسه با اسرائیل در همه دوره‌های پیشا تاسیس، تاسیس اسرائیل و پس‌ا تاسیس مورد توجه قرار گرفت. هدف از آن بررسی، پاسخ به پرسشی فرضی در خصوص موضع‌گیری واقعی فرانسه در قبال تاسیس اسرائیل و تداوم موجودیت آن بود؛ آیا موضع‌گیری‌های فرانسه در قبال تاسیس اسرائیل، الگوی اقدام «مرکزی امپریالیستی» برای تاسیس پایگاهی در منطقه و حمایت از موجودیت آن را، تصدیق می‌نماید؟ در بخش حاضر، که هدف آن ارزیابی رفتار اسرائیل در قبال فرانسه و نسبت آن با الگوی چپ‌گرایانه این رفتار است، موضوع به شکل نسبتاً متفاوتی دنبال شده است؛ در این بخش، تلاش شده مواردی از تعامل اسرائیل با فرانسه که منافی نقش یک پایگاه امپریالیستی و شیوه تعامل آن با مرکز امپریالیسم است، مورد بررسی قرار گیرد.

در بخش گذشته ذکر شد روابط فرانسه و اسرائیل از اواسط دهه شصت میلادی به سردی گرایید. در مقابل فرانسه به کشورهای عربی نزدیک شد و برای یک دوره طولانی مهم‌ترین حامی غربی این کشورها بود. در سایه این تحول، فرانسه اسرائیل را تحت تحریم تسلیحاتی قرار داد و از طرف دیگر به همکاری تسلیحاتی و حتی اتمی با کشورهای عربی روی آورد. اسرائیل که این روابط گسترده و موثر را مغایر منافع و امنیت خود می‌دید، در این دوره، اقدامات مشخصی را علیه فرانسه (و همکاری‌های آن با کشورهای عربی) در دستور کار قرار داد. اهم اقدامات مزبور در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد. این اقدامات به طور کلی شامل سرقت نقشه ساخت میراث، سرقت ناوچه‌های فرانسوی از بنادر این کشور، تخریب راکتور اتمی (متعلق به عراق) در خاک فرانسه، بمباران راکتور اتمی ساخت فرانسه در حومه بغداد و همچنین ترور نخبگان عرب در فرانسه می‌باشد. این موارد به ترتیب در بخش زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

سرقت نقشه ساخت میراث: در دوران طلایی روابط فرانسه و اسرائیل و در شرایطی که قدرت‌های دیگر از فروش هواپیماهای جنگی پیشرفته به اسرائیل خودداری می‌کردند، اسرائیل تعداد قابل توجهی جنگنده پیشرفته میراث از فرانسه دریافت نمود. این هواپیماها ستون اصلی نیروی هوایی اسرائیل در دهه شصت میلادی را تشکیل می‌دادند. با استفاده از این قدرت هوایی، اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ نیروهای هوایی سه کشور مصر، سوریه و اردن را در عرض چند روز نابود نمود. در این دوره، اسرائیل ۵۰ فروند دیگر از هواپیمای میراث (از نوع میراث پنج) به فرانسه سفارش داد و بهای آن را پرداخت. در زمان تحویل این هواپیماها، سال ۱۹۶۸، فرانسه موضع خود نسبت به اسرائیل را تغییر داده و در کنار اعراب جای گرفته

بود. از این رو از تحویل هواپیماهای فوق خودداری نمود. اسرائیل، در واکنش به این اقدام فرانسه، با استفاده از عوامل موساد نقشه ساخت میراث را سرقت نمود و در خاک اسرائیل اقدام به ساخت آن کرد. این هواپیماها که در اواخر دهه شصت و در دو مدل ساخته شدند، اسامی عبری یافتند و «نشر» و «رعم» نام گرفتند. این هواپیماها متعاقباً، و در سال ۱۹۷۳، توسعه یافت و به جنگنده کفیر تبدیل شد (Tucker, 2008: art. Aircraft, Kfir Fighter).

سرقت ناوچه‌های فرانسوی: در همان دوره طلایی روابط، اسرائیل علاوه بر جنگنده میراث، پنج ناوچه فرانسوی کلاس «ساعر»^۱ سفارش داد. قرار بود این سفارش‌ها، که هزینه آن پرداخت شده بود، در سال ۱۹۶۹ به اسرائیل تحویل شود. در این اثنا، و به دلیل تحولات منفی یاد شده در روابط دو کشور، فرانسه از تحویل این ناوچه‌ها خودداری کرد. در پاسخ، اسرائیل طی عملیاتی موسوم به «پروژه شربورگ»^۲، که نیمه شب ۲۴ دسامبر ۱۹۶۹ مقارن با تعطیلات کریسمس اجرا شد، این ناوچه‌ها را از بندر شربورگ در فرانسه ربود و به سوی آب‌های اسرائیل برد (Kahana, 2006: art. Noah's Ark Operation). دولت فرانسه پس از کسب اطلاع از این عملیات، که صبح روز بعد حاصل شده بود، اعلام موضع کرد و در تهدید شدیداللحنی هشدار داد این ناوچه‌ها نباید راهی آب‌های اسرائیل شوند. ناوچه‌ها علی‌رغم تهدید مزبور به راه خود در دریای مدیترانه ادامه دادند. از این رو میشل دبره^۳ وزیر دفاع وقت فرانسه، دستور بمباران ناوچه‌های مزبور را صادر نمود اما رئیس ستاد ارتش آن را اجرا نکرد و ناوچه‌ها سالم به بندر اسرائیل رسیدند و به خدمت نیروی دریایی این کشور درآمدند (See this book for more information: Rabinovich, 2013).

تخریب راکتور اتمی عراق: بر اساس قراردادی میان فرانسه و عراق، مقرر گردید فرانسه راکتوری اتمی در اختیار عراق قرار دهد. به موجب این قرارداد عراق می‌توانست (به‌عنوان اولین کشور عربی) وارد فعالیت‌های هسته‌ای شود. اسرائیل که با اتمی شدن عراق (و سایر کشورهای عربی) شدیداً مخالف بود، از طریق ماموران مخفی خود این راکتور را که آماده بارگیری در کشتی بود در بندری، به نام سین سورمر^۴ در غرب تولون^۵ تخریب نمود. در اثر این عملیات، که در تاریخ ششم آوریل ۱۹۷۹ انجام شد،

1 - Sa'ar

2 - Cherbourg Project

3 - Michel Debré

4 - La Seyne-sur-Mer

5 - Toulon

این راکتور آسیب دید اما دولت فرانسه در واکنش به آن ضمن محکومیت عملیات اعلام نمود راکتور را مجدداً آماده کرده و به عراق تحویل خواهد داد. گروهی به نام «گروه اکولوژی فرانسه»^۱ که پیش‌تر نامی از آن در میان نبود (و بعدها نیز خبری از آن نشد)، مسئولیت این عملیات را به عهده گرفت. اخیراً یکی از دست‌اندرکاران اسرائیلی این عملیات به نام میچی رن^۲ به نقش اسرائیل در این عملیات (و در واقع تلاش برای فریب افکار عمومی با استفاده از عنوان ساختگی گروه اکولوژی فرانسه) اعتراف کرد (Melman, 2021).

بمباران راکتور اتمی ساخت فرانسه در عراق: شش ماه پس از عملیات فوق‌الذکر (خرابکاری در فرانسه) راکتور فرانسوی آماده و به عراق حمل شد. این راکتور در نیروگاه اتمی تموز، در نزدیکی بغداد، نصب گردید و کارشناسان فرانسوی برای راه‌اندازی این نیروگاه در آن مستقر شدند. کمی پیش از افتتاح نیروگاه، نیروی هوایی اسرائیل از طریق حمله‌ای غافلگیرانه این نیروگاه را بمباران و منهدم نمود. در این عملیات، که به نام اوپرا مشهور است و در سال ۱۹۸۱ انجام شد، ۱۰ سرباز عراقی و یک مهندس فرانسوی به نام دامین شاسپید^۳، که در محل راکتور مشغول کار بود، کشته شدند (Claire, 2005).

ترور نخبگان اتمی عرب در فرانسه: در دوره شکوفایی روابط فرانسه و کشورهای عربی، فرانسه به مرکزی برای رفت و آمد و فعالیت نخبگان عرب و نمایندگان سازمان‌های فلسطینی در اروپا تبدیل شده بود. اسرائیل، با احساس نگرانی از این فعالیت‌ها، نظر خوشی نسبت به آن نداشت. در این اوضاع و احوال، چندین دانشمند و کارشناس اتمی عرب و همچنین شماری از نمایندگان سازمان‌های فعال فلسطینی در مرگ‌های مشکوکی در خاک فرانسه از پای درآمدند. بخشی از عملیات‌های مزبور به همکاری‌های اتمی فرانسه و عراق مربوط می‌باشد. در این اقدامات تلاش شد دانشمندان هسته‌ای عراق از میان برداشته شوند و یا شرکت‌هایی که در این همکاری دخیل هستند، برای توقف همکاری مزبور تحت فشار قرار گیرند. به نظر می‌رسد هدف از این موارد، اختلال در همکاری‌های اتمی فرانسه و عراق به منظور جلوگیری از اتمی شدن عراق باشد. در این رابطه سه متخصص اتمی عراق، طی سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱، در فرانسه جان خود را از دست دادند؛ مهم‌ترین مورد، کشته شدن یحیی المشد، دانشمند اتمی مصری، است که مدیریت برنامه اتمی عراق را به عهده داشت. او در چارچوب معامله اتمی فرانسه

1 - French Ecological Group

2 - Michy Ron

3 - Damien Chaussepied

و عراق به پاریس سفر نمود تا در رابطه با سوخت نیروگاه مربوطه ماموریتی فنی انجام دهد. در پایان این ماموریت و صبح روزی که او باید به عراق باز می‌گشت، جسد او در اتاقش در هتل لومریدین پاریس یافت شد در حالی که که دشنه آجین شده بود. پلیس فرانسه در تحقیقات مربوطه کشف نمود آخرین فردی که المشد را قبل از این واقعه ملاقات کرده، روسپی ایرانی تباری با نام مستعار ماری اکسپرس^۱ بود. او قبل از ورود به اتاق المشد چهره دو تن از ماموران موساد را در راهرو هتل دیده بود (Bergman, 2019: 229-230). ماری چند هفته بعد در یک حادثه مشکوک کشته شد. اتومبیلی با او برخورد کرد و از صحنه گریخت (Bergman, 2012). راننده این اتومبیل هیچ‌گاه شناخته نشد. دو دانشمند اتمی دیگر عراق، به نام عبدالرحمان رسول و سلمان رشید، طی ماه‌های بعدی در مرگ‌های مشکوکی، که به نظر می‌رسید مسمومیت باشد، جان خود را از دست دادند (Bergman, 2019, 230-231)؛ همه موارد فوق از سوی رونین برگمن، نویسنده اسرائیلی نزدیک به محافل اطلاعاتی در اسرائیل، در کتاب «برخیز و زودتر بکش»^۲ به موساد نسبت داده شده است (ibid: 229-231). علاوه بر اینها، در این دوره چند تن از نمایندگان سازمان‌های فلسطینی در فرانسه نیز هدف قرار گرفته و به قتل رسیدند؛ نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در فرانسه، به نام محمود همشاری، در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۷۲ در پاریس ترور شد (ibid: 110). در سال بعد (۲۸ ژوئن ۱۹۷۳)، پاریس صحنه ترور دیگری بود که طی آن محمد بودیه نماینده جبهه مردمی آزادی فلسطین (PFLP) در اروپا، در انفجار اتومبیلش کشته شد (ibid: 121). در همین سال باسل الکبسی استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه آمریکایی بیروت و عضو جبهه مردمی آزادی فلسطین در خیابان‌های پاریس کشته شد (The New York Times, 1973). انجام چندین عملیات ترور و آدمکشی در خاک فرانسه، تجاوزی جدی به امنیت و تمامیت ارضی این کشور به حساب می‌آید. علاوه بر آن، اسرائیل در این عملیات در صدد تخریب همکاری اتمی فرانسه و کشورهای عربی و از بین بردن منافع حاصله توسط فرانسه بوده است.

حملات فیزیکی اسرائیل به منافع فرانسه احتمالاً به نمونه‌های یاد شده در این بخش محدود نمی‌شود. هدف این بخش ارائه لیست کاملی از این حملات نیست. هدف فراهم کردن چند نمونه قابل تأمل از تعامل اسرائیل با فرانسه است که با تصویر چپ‌گرایانه از آن مطابقت ندارد. در بخش بعدی، نتیجه‌گیری، داده‌های این بخش در رابطه با پرسش اصلی این تحقیق مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

1 - Marie Express

2 - Rise and Kill First

نتیجه

در این مقاله، به تفصیل رابطه فرانسه و اسرائیل از دو سوی این رابطه، «تعامل فرانسه با اسرائیل» و همچنین «تعامل اسرائیل با فرانسه»، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نتایج بررسی مزبور این پژوهش را در موقعیتی قرار می‌دهد که میزان مطابقت واقعیت‌های این رابطه با الگوی چپ‌گرایانه آن را مقایسه و ارزیابی نماید. بر اساس این الگو، فرانسه، قدرتی غربی و امپریالیستی، اسرائیل را به‌عنوان پایگاهی برای حفاظت از منافع خود در خاورمیانه تاسیس نمود (یا به‌عنوان بخشی از امپریالیسم غرب در تاسیس آن مشارکت و همکاری کرد) و سپس از این پایگاه، که در واقع بخشی از موجودیت امپریالیستی غربی به شمار می‌آمد، حفاظت و حمایت نمود. واقعیت‌های تعامل فرانسه با اسرائیل، شرح شده در بخش پیشین، به وضوح نشان می‌دهد فرانسه در تاسیس اسرائیل نقش تاثیرگذاری ایفا نکرده است؛ این کشور اساساً نسبت به ایده صهیونیسم و تاسیس کشوری یهودی نظر خوشی نداشت و از آن حمایت نکرد و علاوه بر آن، در جریان تاسیس اسرائیل، برهه حساسی که اسرائیل با خطر شکست و زوال روبه‌رو بود، نیز از اعطای کمک‌های سیاسی و نظامی به آن خودداری نمود. این اقدام، در صورت عدم حمایت کشورهای بلوک شرق از این رژیم، می‌توانست به نابودی اسرائیل بینجامد. علاوه بر این دو برهه حساس (که فرانسه حمایتی از تاسیس «پایگاه امپریالیستی» اسرائیل ننمود)، طی سال‌های بعد، به‌ویژه از اواسط دهه شصت میلادی، فرانسه برای چندین دهه در کنار دشمنان اسرائیل (کشورهای عربی) قرار گرفت و از آنان حمایت سیاسی، تسلیحاتی و حتی هسته‌ای نمود. این تعامل، هر چه باشد، تعامل یک قدرت امپریالیستی با پایگاهی که خود برای حفظ منافع خویش بنا نموده، نیست.

ارزیابی این رابطه، از سوی دیگر آن نیز، نتیجه مشابهی به دست می‌دهد. تعامل اسرائیل با فرانسه، بر اساس الگوی چپ‌گرایانه آن، تعامل یک پایگاه امپریالیستی با مرکز و مادر خود، فرانسه، است. بر این اساس، نقش اصلی اسرائیل در منطقه و کارکرد مشخص آن خدمت به منافع فرانسه و حفاظت از آن است. بر اساس واقعیت‌های این تعامل، که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت، اسرائیل به‌ویژه در دوره نزدیکی فرانسه و کشورهای عربی نه تنها از منافع فرانسه دفاع ننمود بلکه در موارد متعدد و مکرر آن را مورد حمله قرار داد. در این حملات منافع فرانسه، امنیت و تمامیت ارضی آن و همچنین اعتبار بین‌المللی فرانسه آسیب‌های جدی دید. تعامل اسرائیل با فرانسه در این سال‌ها بیشتر به تعامل یک پایگاه دشمن، و نه پایگاه فرانسه در منطقه، شباهت دارد.

علاوه بر استدلال بالا، به‌عنوان استدلال اصلی این پژوهش، می‌توان از استدلال دیگری - بر اساس وضعیت اسرائیل از نظر فراهم آوردن پایگاه‌های نظامی برای قدرت‌های امپریالیستی مادر - برای مشخص کردن نسبت الگوی چپ‌گرایانه با رابطه واقعی فرانسه و اسرائیل استفاده نمود؛ یک کارویژه مهم، یا کارویژه اصلی، مستعمرات یا کشورهای پیرامونی فراهم آوردن مساحتی امن و قابل استفاده برای استقرار نیروهای نظامی قدرت استعماری/امپریالیستی مادر، به‌ویژه در مناطق دور از مرکز، است. در این رابطه قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا، انگلستان، فرانسه و روسیه پایگاه‌های نظامی متعددی در کشورهای وابسته تاسیس نموده‌اند که محلی برای استقرار نیروهای نظامی این قدرت‌ها (اعم از هوایی، دریایی و زمینی) و همچنین انجام عملیات علیه عوامل مزاحم (منافع آنها) در منطقه مربوطه در مواقع لزوم است. از این چشم‌انداز، اسرائیل، به‌عنوان پایگاه اصلی قدرت‌های غربی و امپریالیستی در خاورمیانه، باید مملو از پایگاه‌های نظامی غربی، تسلیحات آنها و همچنین محل استقرار نیروهای رزمی آن کشورها باشد در حالی که قدرت‌های غربی، از جمله فرانسه، هیچ پایگاهی در اسرائیل ندارند؛ تنها پایگاه دائمی نظامی یک قدرت خارجی در اسرائیل ایستگاه راداری هشداردهنده حملات موشکی^۱ دیمونا است که اخیراً در جنوب اسرائیل و در بیابان نقب بنا شده است.^۲ این پایگاه آمریکایی که در داخل یک پایگاه نیروی هوایی اسرائیل، به نام ماشابیم^۳ محصور شده، کارکردی مشخص، غیر عملیاتی و کاملاً دفاعی دارد و واجد ظرفیتی برای تدارک دخالت نظامی آمریکا در خاورمیانه و تهاجم عملیاتی علیه آن نیست. وظیفه مشخص این پایگاه رصد آسمان اسرائیل، به‌ویژه از ناحیه شرق و شمال شرقی، به منظور رهگیری پرتاب موشک، از ایران برای مثال، به سوی اسرائیل است. این پایگاه اطلاعات خود در مورد موشک‌های مهاجم را، به منظور مقابله با آن، در اختیار سیستم دفاع موشکی اسرائیل قرار می‌دهد و خود فاقد توان عملیاتی برای مقابله با این موشک‌ها است (Vick and Klein, 2012). این پایگاه کوچک، که فقط حدود صد پرسنل دارد و فاقد تسلیحات و توان رزمی است، نمی‌تواند تاسیساتی به شمار آید که برای دفاع از منافع قدرت‌های غربی در منطقه ساخته شده است. دست سایر قدرت‌های غربی، از جمله فرانسه و انگلستان، نیز از هر گونه پایگاه نظامی در اسرائیل کوتاه است. این در حالی

1 - Early Missile Warning Radar Station

۲ - پیش‌تر اسرائیل شاهد استقرار غیر دائمی نیروهای آمریکایی در اسرائیل بود که برای مدتی محدود، در زمان حملات موشکی عراق به اسرائیل، و در حوزه‌ای مشخص، استقرار واحدهای دفاع ضد موشکی، در اسرائیل مستقر شده بودند.

3 - Mashabim Air Base

است که این قدرت‌ها در کشورهای تحت نفوذ خود، از جمله برخی کشورهای منطقه، پایگاه‌های نظامی متعددی دارند. در واقع اکثریت کشورهای خاورمیانه از جمله ترکیه، عراق، عربستان، عمان، امارات، قطر، بحرین، کویت، تونس و اردن پایگاه‌های نظامی در اختیار آمریکا گذاشته‌اند. همچنین انگلستان در کشورهای متعددی در خاورمیانه، از جمله عراق، عربستان، عمان، امارات، بحرین و قطر، پایگاه نظامی دارد. فرانسه نیز صاحب پایگاهی نظامی در امارات متحده عربی است. در این پایگاه‌ها ده‌ها هزار نیروی نظامی و کمیت بزرگی از تسلیحات پیشرفته مستقر شده‌اند که از توان رزمی قابل توجهی برای انجام عملیات و حفاظت از منافع این قدرت‌ها در منطقه برخوردار می‌باشند.

بر اساس دو استدلال فوق، این پژوهش می‌تواند تایید کند روابط فرانسه و اسرائیل روابط داخلی یک موجودیت امپریالیستی واحد یا روابط یک پیکر با بدنه آن نیست بلکه مشخصاً روابط دو واحد سیاسی متفاوت و مستقل است که بر اساس منافع ملی، الزامات امنیتی و تحولات منطقه‌ای و جهانی درباره یکدیگر تصمیم می‌گیرند و به موجب این تصمیمات گاهی به یکدیگر نزدیک شده، همکاری می‌کنند و گاهی از یکدیگر دور شده و حتی درگیر می‌شوند. بر خلاف توضیح چپ‌گرایانه موضوع، روابط این دو یکنواخت، خطی و استاتیک نیست بلکه کاملاً متغیر، سینوسی و دینامیک است. نویسنده این مقاله، که مدتی است روابط کشورهای غربی و اسرائیل را مطالعه می‌نماید، معتقد است نتیجه به دست آمده در این پژوهش، درباره نمونه روابط فرانسه و اسرائیل، مختص و محدود به روابط این دو کشور نیست بلکه معرف دینامیسمی کلی است که کیفیت روابط قدرت‌های غربی، از جمله آمریکا و انگلستان، با اسرائیل را تعیین می‌نماید. حمایت جدی آمریکا از اسرائیل در دهه شصت میلادی و به‌ویژه پس از پیروزی برق آسای اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ شکل گرفت. پیش از این پیروزی، دولتمردان و کارشناسان آمریکایی، به‌ویژه در وزارت امور خارجه و دفاع این کشور، در مورد امکان پایداری رژیم صهیونیستی در برابر امواج پر دامنه مخالفت کشورهای عربی با موجودیت این رژیم تردید داشتند و حمایت نسبه از اسرائیلی «سست بنیان» با آینده‌ای نامعلوم، به بهای ناخشنودی جهان پهناور عرب و منافع نقد آن را مغایر منافع ملی آمریکا می‌دیدند. پیش از آمریکا، این انگلستان بود که اولین حمایت غربی از اسرائیل و صهیونیسم را رقم زد. این امر با اعلامیه معروف بالفور شروع شد و در دوران قیمومیت انگلستان بر فلسطین ادامه یافت. این حمایت البته پایان خوشی نداشت و به نبرد خونین و مرگبار سازمان‌های مسلح صهیونیستی و نیروهای انگلیسی کشیده شد. در این درگیری‌ها صدها تن از طرفین کشته شدند و دامنه عملیات تروریستی نیروهای صهیونیستی علیه انگلستان تا قلب لندن گسترش یافت. انگلستان، خسته

از جنگ جهانی دوم، و اقتصاد ورشکسته آن تاب یک جنگ دیگر و هزینه‌های آن را نداشت و در پرتو این درگیری‌ها از فلسطین عقب‌نشینی نمود و سرنوشت آن را به سازمان ملل متحد سپرد. در این دوره انگلستان به علامت نارضایتی از صهیونیسم، بر خلاف سایر کشورهای غربی، به طرح تقسیم فلسطین (بین اعراب و یهودیان) و همچنین عضویت اسرائیل در سازمان ملل رای مثبت نداد. این تحولات، دینامیسم روابط انگلستان (و آمریکا) با اسرائیل را نیز مشابه نوع فرانسوی آن معرفی می‌نماید. البته ارزیابی سیستماتیک این فرضیه از طریق انجام پژوهشی مشابه و مستقل در خصوص روابط این دو کشور (آمریکا و انگلستان) با اسرائیل میسر می‌باشد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- آل احمد، جلال (۱۳۵۷). اسرائیل، عامل امپریالیسم. قم: نشر ندیر.
- ۲- آل احمد، جلال (۱۳۴۱). غرب‌زدگی. تهران: انتشارات فردوس.
- ۳- احمدی، حمید (۱۳۷۷). ریشه‌های بحران در خاورمیانه. تهران: انتشارات کیهان.
- ۴- براهنی، رضا (۱۳۶۳). سفر مصر و جلال آل احمد و فلسطین. تهران: انتشارات اول.

منابع غیر فارسی

- 1- Barari, Hassan A. 2009. *Israelism: Arab Scholarship on Israel, a Critical Assessment*. UK: Ithaca Press.
- 2- Bergman, Ronen. 2012. 'Killing the Killers'. *Newsweek*, 13 October 2012. <https://www.newsweek.com/killing-killers-69081>.
- 3- Bergman, Ronen. 2019. *Rise and Kill First: The Secret History of Israel's Targeted Assassinations*. Translation edition. New York: Random House Trade Paperbacks.
- 4- Blass, Joshua. 2015. 'Imperialism and the Arab-Israeli Conflict: Revisions in Matzpen's Historical Perspective on JSTOR'. *Israel Studies* 20 (1): 134–58. doi:10.2979/israelstudies.20.1.134.
- 5- Central Intelligence Agency. (1961). *The French-Israeli relationship* (Document No. 0000271219). U.S. Government. https://www.cia.gov/readingroom/docs/DOC_0000271219.pdf
- 6- Chomsky, Noam. 2002. *Understanding Power: The Indispensable Chomsky*. Edited by John Schoeffel and R. Mitchell. First Edition, 9th printing. New York: The New Press.
- 7- Claire, Rodger. 2005. *Raid on the Sun: Inside Israel's Secret Campaign That Denied Saddam the Bomb*. Reprint edition. Crown.
- 8- Heimann, G. (2010). From friendship to patronage: France–Israel relations, 1958–1967. *French Historical and Cultural Studies*, 21(2).
- 9- Heimann, G. (2018). *Franco-Israeli relations, 1958–1967*. Routledge.
- 10- Herf, Jeffrey. 2022. *Israel's Moment: International Support for and Opposition to Establishing the Jewish State, 1945–1949*. Cambridge New York, NY Port Melbourne New Delhi Singapore: Cambridge University Press.

- 11- Holsti, Ole R. 1962. 'The Belief System and National Images: A Case Study'. *Journal of Conflict Resolution*, 244–52.
- 12- Kahana, Ephraim. 2006. *Historical Dictionary of Israeli Intelligence*. Scarecrow Press .
- 13- Kramer, Martin. 2017. 'Who Saved Israel in 1947?' *The Washington Institute for Near East Policy*. 6 November 2017. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/who-saved-israel-1947>.
- 14- Lenin, V. I. 1917. *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism: A Popular Outline*. Later Printing edition. New York: International Publishers.
- 15- Levey, Zach. 1997. *Israel and the Western Powers, 1952-1960*. Chapel Hill, N.C.; London: University of North Carolina Press.
- 16- Lozowick, Yaacov. 2023. 'When Israel Shot Down a Libyan Passenger Plane, but Refused to Take Responsibility'. *Haaretz*, 18 March 2023. <https://www.haaretz.com/israel-news/2023-03-18/ty-article-magazine/.highlight/when-israel-shot-down-a-libyan-passenger-plane-but-refused-to-take-responsibility/00000186-f186-dd8e-a7d7-f7ef464e0000>.
- 17- Melman, Yossi. 2021. 'Israeli Nuclear Engineer Confirms: The Mossad Sabotaged Iraqi Nuclear Equipment on French Soil'. *Haaretz*, 13 June 2021.
- 18- Rabinovich, Abraham. 2013. *The Boats of Cherbourg: The Navy That Stole Its Own Boats and Revolutionized Naval Warfare*. Primary Publishing.
- 19- Rodinson, Maxime. 1967. 'Israel, Fait Colonial?' *Les Temps Modernes*, 1967.
- 20- Shlaim, Avi. 2004. 'Israel between East and West, 1948-56'. *International Journal of Middle East Studies* 36 (4): 657–73.
- 21- Swarc, Alan. 2011. 'The Early French Connection to Israel'. *Jewish Historical Studies* 43: 159–87.
- 22- The New York Times. 1973. 'Iraqi, on a Guerrilla "Mission" Shot and Killed in Paris Street'. 7 April 1973. <https://www.nytimes.com/1973/04/07/archives/iraqi-on-a-guerrilla-mission-shot-and-killed-in-paris-street.html>.
- 23- Trachtenberg, Marc. 2009. *The Craft of International History: A Guide to Method*. Princeton University Press.
- 24- Tucker, Spencer C. 2008. *The Encyclopedia of the Arab-Israeli Conflict: A Political, Social, and Military History*. ABC-CLIO.
- 25- Vick, Karl, and Aaron Klein. 2012. 'How a U.S. Radar Station in the Negev Affects a Potential Israel-Iran Clash - TIME'. *TIME*. 30 May 2012. <https://web.archive.org/web/20120530100406/http://www.time.com/time/world/article/0,8599,2115955,00.html>.
- 26- Zouplna, J. (2021). Readjustment or reversal? The 'normalization' of relations between France and Israel, 1957–63. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 48(5), 816–831.

۲۷- شرف، طه احمد. ۱۹۵۷. اسرائیل من صنع الاستعمار. القاهرة: دارالمعارف.

۲۸- علی، محمد علی و ابراهیم الحمصانی. ۱۹۶۴. اسرائیل قاعدهٔ عدوانیه. القاهرة: دارالقومیة للطباعة.